

Analysis of Norman Falklaw's Critical Discourse Based on Solomon's Story
Mandana Alimi¹, Mohammad Mahdi naderi²

تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف براساس داستان سلیمان
ماندانا علیمی^۱، محمد مهدی نادری^۲

چکیده:

Abstract

Part of the Surah Al-Naml narrates the government and the vast territory of Prophet Solomon in which Jinn, Anas, birds and wind all came under his command. Given the importance of modern theories in understanding texts, it is done in a descriptive-analytical way. Discourse analysis, with its various approaches and branches, seeks to unravel the interrelations of language and society; With a view to social functioning. Indeed, the ideology behind the texts is explored and analyzed; the discourse analysis of the text examines internal and external criteria. Theory of Critical Discourse Analysis Norman Farkloff is one of the most famous theories of discourse exploration, while attempting to express the relationship between the internal and external criteria of the text, explaining the power of a society in which literary work is formed through three axes: description, interpretation, and The explanation is to be analyzed; on the basis of this, the present study seeks to analyze the story of Solomon on the basis of the theory of critical discourse of Falklaf at three levels. This study shows that the expression of the level of narrative description is of particular importance, and at the level of interpretation, it is observed that there is an unbreakable cohesion and that the message is more valuable in terms of narrative and ideological context.

Keywords: Solomon's Story, Critical Discourse, Ferrakoff Theory, Linguistic Context, Situational Context.

بخشی از سوره‌ی نمل به روایت حکومت و قلمرو وسیع حضرت سلیمان می‌پردازد. که جن، انس، پرنندگان و باد، همه تحت فرمان وی درآمدند. با توجه به اهمیت نظریات نوین در فهم متون به «روش توصیفی-تحلیلی» انجام می‌گیرد. تحلیل گفتمان با رویکردها، شاخه‌ها و نظرات متعدد و گوناگون می‌کوشد، روابط متقابل زبان و جامعه را گره-گشایی کند. به بیانی دقیق‌تر تحلیل گفتمان با تکیه بر آشکال زبانی و نشانه‌ها، در حقیقت نوعی مفهوم ایدئولوژیک را با هدف عملکرد اجتماعی مطرح می‌کند و در واقع ایدئولوژی در پس متون را مورد واکاوی و کنکاش قرار می‌دهد. تحلیل گفتمان، متن را از جهت ملاک‌های درونی و بیرونی بررسی می‌کند. از جمله: نظریه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف یکی از مشهورترین نظریات حوزه گفتمان کاوی است که، به بیان رابطه، میان ملاک‌های درونی و برونی متن و قدرت تسلط جامعه‌ای را که اثر ادبی در آن شکل گرفته از طریق سه محور توصیف، تفسیر و تبیین مورد واکاوی قرار می‌دهد. بر این اساس، پژوهش حاضر در صدد است، داستان حضرت سلیمان را بر پایه‌ی نظریه‌ی گفتمان انتقادی فرکلاف در سطوح سه‌گانه تحلیل نماید. حاصل این پژوهش نشان می‌دهد که بیان سطح توصیف داستان اهمیت ویژه‌ای دارد و در سطح تفسیر مشاهده می‌گردد که انسجام و پیوندی ناگسستنی وجود دارد و از جهت متن روایی و با نگاهی ایدئولوژی به داستان ارزش ویژه‌ای می‌بخشد.

کلیدواژه‌ها: داستان سلیمان، گفتمان انتقادی، نظریه فرکلاف، بافت زبانی، بافت موقعیتی.

Assistant professor of Persian language and literature at azad university of Azadshahr, Azadshahr, Iran

Assistant professor of Persian language and literature at azad university of Azadshahr, Azadshahr, Iran

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران (نویسنده مسئول)
mandana_alimi@yahoo.com

استادیار گروه معارف، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران

مقدمه:

واقعیت‌های دنیای کنونی است بر بازگویی هرچه بهتر واقعیت‌ها تأثیرگذار است. آنچه در این مقاله مورد توجه نگارندگان بوده است، تحلیل گفتمان انتقادی این داستان از جهت ملاک‌های درونی و بیرونی بر اساس نظریه نورمن فرکلاف در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین است تا سرانجام تحلیل جامع، مفید و ارزشمندی از این قصه‌ی هنری در قرآن کریم به دست می‌آید. از آن جایی که داستان سلیمان روایی به شمار می‌آید، نگارندگان در این پژوهش بیشتر از منظر روایی نظریه‌ی فرکلاف، سوره نمل را مورد بررسی قرار خواهند داد. از این رو، پژوهش حاضر با توجه به طرح مسأله بیان شده در صدد پاسخگویی به سوالات مقدمه است:

۱- برجسته‌ترین گفتمان در بافت داستان سلیمان کدام است؟

۲- ساختارهای مختلف در سه سطح (توصیف، تفسیر و تبیین) فرکلاف در داستان سلیمان، چگونه با مفاهیم ایدئولوژیک پس متن، همخوانی پیدا کرده است و در واقع رابطه‌ی زبان شناختی با این سوره چگونه جلوه یافته است؟
پیشینه تحقیق:

امروزه نقد و تحلیل آثار ادبی در قالب تحلیل گفتمان انتقادی، افزایش قابل توجهی یافته است، قرآن کریم نیز زمینه را برای این نوع تحلیل‌ها فراهم آورده است. پژوهشگران، تحلیل گفتمان را با تکیه بر نظریه‌های گوناگون و اشکال مختلف گفتمانی مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند که به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود:

داودی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل معناشناسی گفتمان در قصه‌ی یوسف (ع)» با رویکرد زبان شناسی و نظریه «گرمس» به تحلیل محتوای سوره‌ی یوسف (ع) و ارتباط نشانه‌های زبانی و موقعیت متن پرداخته است.

یوسف آبادی و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی ساختارهای گفتمان‌مدار سوره‌ی قصص بر اساس

نگرش زبان‌شناختی و نظریه مدار به مکتب مقدس و دینی (قرآن، نهج البلاغه) تا سال‌های پیش چندان امر معمول و شناخته شده‌ای نبود و مطالعات زبان‌شناختی که صورت گرفت، پژوهش‌هایی بودند که چهارچوب نظریه‌ی خاص نداشتند، چرا که پژوهشگران جهان اسلام چنین می‌پنداشتند که نظریه‌های زبان‌شناختی برای تبیین عامه‌ی بشر تدوین شده است و تعمیم و تطبیق دادن مفاهیم آنها به متون ارزشمند دینی نه تنها نتایج مطلوبی ندارد، بلکه از ارزش این متون نیز می‌کاهد. اما کاوش‌های جدیدی که در پژوهش‌های مربوط به این امر انجام گرفته، از کارآمدترین نظریات، در تحلیل گفتمان انتقادی است. این نظریه علاوه بر این که متن را در سطوح مختلف معنایی، سبکی و موقعیت یا بافت اجتماعی آن بررسی می‌کند، برای تحلیل انواع متون از قبیل: شعر و داستان هم مفید است. این شیوه با توجه به ارتباط داستان و شکل-گیری آن در یک موقعیت و بافت اجتماعی خاص ممکن است در بافتی اجتماعی ایجاد نگردد و نویسنده دور از حوادث و موقعیت‌های پیرامون خود به نوشتن بپردازد. نظریه فرکلاف در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین به بررسی انواع متون به ویژه داستان می‌پردازد. از آنجایی که قرآن دارای جهان بینی و ایدئولوژی خاصی می‌باشد و مباحث آن نیز جدای از فرهنگ و جامعه نیست، بنابراین تحلیل تک تک مباحث و داستان حضرت سلیمان از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یکی از برجسته‌ترین تحلیل‌ها که موجب درک عمیق موقعیت اجتماعی یک داستان و روابط بین زبان و جامعه را نمایان می‌سازد، تحلیل گفتمان انتقادی است. بررسی و تحلیل آیات روایی قرآن کریم بر اساس تحلیل گفتمان، سبب بازخوانی و درک برخی مطالب می‌شود که در ورای متن و داستان نهفته است. بر این اساس، داستان حضرت سلیمان به دلیل بیان نکات پندآموز خلاصه به التفات به سیمای

به اذن الهی از توانایی های مرموز و سحرآمیز گسترده ای برخوردار بود و آنها را به خرق ضرورت اعمال می کرد. دستاوردها و زندگی سلیمان در آیات ۷۸-۸۲ سوره انبیاء، ۱۵-۴۴ سوره نمل، ۱۴-۱۰ سوره سبأ توصیف می شوند، اما بسیاری از این آیات در قالب سبکی موجز و تلمیح آمیز نگاشته شده که نگارش شروح، تفاسیر و داستانها را موجب گردیده اند. همچنین تلفیق درخور توجهی از مهارت ها و ویژگی های سلیمان به ارائه تفاسیر نمادین درباره زندگی و دستاوردهای او کمک کرده است. (مشایخ، ۱۳۶۵، ۱۶۵)

سلیمان در قرآن مجید

از سلیمان به عنوان فرمانروایی یاد می شود که علم و حکمت را در اختیار دارد. وی این خصوصیات را از پدرش داوود به ارث برده، اما به او اطمینان داده شد که در خصوصیات مذکور بر پدرش پیشی گرفته است. مورد دیگری که در آن، پسر از پدر ماهرتر است وقتی است که سلیمان به عنوان یک معمار معرفی می شود. قرآن به بناها و اشیاء گوناگونی اشاره می کند که برای سلیمان ساخته شدند. این بناها و اشیاء شامل: نمازخانه ها (محاریب)، مجسمه ها یا پیکره ها (تمائیل) و ظروف بزرگ هستند. در یک آیه از آیات قرآنی قصری با کف شیشه ای یاد می شود که سلیمان در آن از ملکه سبا استقبال کرد. توصیف بناها و اشیاء ساخته شده برای سلیمان عمدتاً دلیلی بر قدرت سلیمان حمل می شود که می توانست انسان ها، پرندگان، جنیان و شیاطین را مجبور کند تا او امرش را انجام دهند. (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۹۷).

گفته می شود هم سلیمان و هم داود توانایی برقرار کردن رابطه با پرندگان و حیوانات را داشته اند. داود با صدای دل نشینش، پل میرندگان و حیوانات را شیفته خود می کرد، اما سلیمان قادر بود به واسطه درک گفتار آنها، رفتارشان را تحت تأثیر قرار دهد؛ به ویژه در قرآن، قدرت سلیمان در

الگوی ون لیون» به بررسی و ساخت و محتوای سوره یوسف (ع) با رویکرد نظریه ی «لیون» پرداخته اند. پاکتچی (۱۳۹۴) در مقاله ای با عنوان «تحلیل و فرایندهای گفتمانی در سوره ی قارعه با تکیه بر نشانه شناسی تنشی» با استمداد از روش خاص نشانه شناسی به کنکاش فرایندهای گفتمانی در سوره ی قارعه پرداخته است. اما بررسی های گفتمانی آیات قرآن کریم بر پایه ی نظریه کاربرد ی فرکلاف اندک است. از جمله پژوهش های به عمل آمده:

مزید (۱۳۹۳) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی سوره آل عمران، بر اساس نظریه نورمن فرکلاف» که در دانشگاه تربیت معلم تهران ارائه شده است، به بررسی آیات سوره مذکور بر اساس سطوح ارائه شده در الگوی «فرکلاف» پرداخته است. شکرانی و همکاران (۱۳۹۰) در مقاله خود با عنوان «بررسی روش گفتمان کاوی و چگونگی کاربرد آن در مطالعات قرآنی» به گفتمان کاوی به صورت کلی و نظریه انتقادی «فرکلاف» به صورت جزئی در آیات قرآن اشاره کرده اند. پژوهش حاضر نیز در صدد است سوره ی یوسف (ع) را بر پایه ی نظریه ی گفتمان انتقادی فرکلاف مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

داستان سلیمان بر اساس قرآن

سلیمان پسر داود «پادشاه کتاب مقدس» و وارث تخت پادشاهی او بود. در قرآن سلیمان به عنوان ایفا کننده سه نقش مهم معرفی می گردد. اما، این نقش ها اغلب در داستان قرآن در هم آمیخته می شوند. او فرمانروایی است که علم و سلطنت پدرش را به ارث برد؛ وی پیامبری است که برغم لغزش های گاه و بیگاه در عبادت، از حمایت الهی برخوردار بود؛ به او اطمینان داده شد که مفتخر به دریافت جایگاهی در بهشت گردیده است؛ سلیمان کسی است که

ارتباط برقرار کردن با مورچگان و پرندگان، ذکر می‌شود. قدرت سلیمان، در تسلط بر باد، نشانه دیگری از توانایی‌های خاص وی است. (همان: ۱۶۷) به این توانایی در سه آیه قرآنی متفاوت اشاره شده که خود اهمیت آن را به عنوان جنبه‌ای از مقام معنوی سلیمان، اثبات می‌کند. چنین است قدرتی که به جنیان تحت فرمان سلیمان نسبت داده می‌شود.

سلیمان در تفسیر قرآن و قصص پیامبران

مفسران مسلمان حکایاتی در مورد وجود حضرت سلیمان را نقل کرده‌اند که خردمندی و تقوای وی را اثبات می‌کند. همچنین آنان از شکوه شاهانه و توانایی‌های سحرآمیز او یاد می‌کنند. درباره تخت پادشاهی وی که به طور سحرآمیز به پرواز در می‌آید داد سخن می‌دهند. همراهان سلیمان از جمله: پرندگان، حیوانات، شیاطین، انسانها و رابطه وی با ملکه سبا که در منابع اسلامی با بلقیس یکی دانسته شده، گویای داستانهایی است که این داستانها قدرت تخیل عوام را به خود جلب کرده است. توانایی‌های خاص، قدرت تحرک سلیمان مادی، معنوی و مرموز سلیمان از او الگویی برای افراد مذهبی و غیر مذهبی ساخته است لاهوتی آن چنین نیرویی برمی‌آید. (مشایخ، ۱۳۸۱: ۱۸۷)

نظریه گفتمان انتقادی فرکلاف:

از گفتمان تعاریف گوناگونی ارائه شده است. از جمله: «داد» در کتاب «فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی» می‌گوید: «گفتمان، اصطلاحی قابل ارجاع در زبان‌شناسی است و اغلب به معنی توالی‌های فراتر از جمله در گفتار و نوشتار است.» (داد، ۱۳۹۲: ۴۰۸) و نیز گفتمان شیوه‌ی خاصی برای سخن گفتن درباره‌ی جهان و فهم آن است. تحلیل گفتمان

هم که در زبان فارسی به سخن کاوی، تحلیل کلام و تحلیل گفتار ترجمه شده، یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده علمی معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و... ظهور کرد. در مقابل، تحلیل انتقادی گفتمان، رویکردی نوین در تحلیل گفتمان است که در دهه‌ی اخیر، در طیف وسیعی از پژوهش‌ها به کار گرفته شده است؛ و آن نظریه «نورمن فرکلاف» از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان عصر حاضر در این حوزه می‌باشد. (فلاح و شفیع پور، ۱۳۹۷: ۳۰) در این شیوه امر «تحلیل گفتمان انتقادی» تنها به بررسی ساختار زبان نمی‌پردازد؛ بلکه به بررسی افراد و نهادهایی می‌پردازد که در این شیوه‌هایی برای معناپردازی از متن دارند. لذا در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی، گفتمان کاوی، تجزیه و تحلیل ساختارها، معناهایی است که بار ایدئولوژیک دارد.» (مکاریک، ۱۳۸۲: ۱۶۰ - ۱۶۱) با توجه به تعریف گفتمان، تحلیل گفتمان انتقادی که از چهار مفهوم بنیادین قدرت، جهان‌بینی، زبان و ایدئولوژی بحث می‌کند، در پی انتقال مفهوم ساختار، از سطح جمله و ظواهر آن و از جمله: روابط دستوری چون فعل، فاعل و مفعول به سطح متن بزرگ‌تر است و علاوه بر توضیح واحدهای ساختاری درون یک متن، به زبان کاربردی آن نیز می‌پردازد. (میلز، ۱۳۹۲: ۱۷۱) در این روش، باید به ساختارهای اجتماعی و ادراکی، یعنی آنچه معمولاً فرامتن نامیده می‌شود، التفات گردد. و همزمان متن و ساختارهای خرد (لایه‌ی سطحی) و کلان (لایه‌ی عمقی) بررسی شود. (سلطانی، ۱۳۸۷: ۳۵) فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی بر ایدئولوژی و قدرت تأکید دارد. از نظر وی، ایدئولوژی ابزار ایجاد و حفظ روابط قدرت در جامعه است و با وساطت زبان در نهادهای اجتماعی جریان می‌یابد. تکیه مهم و تأکید فرکلاف بر رابطه زبان و قدرت است و این که چگونه زبان در سلطه بعضی بر دیگران کاربرد دارد؛ چرا که معنی

در خدمت قدرت است. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۲۲). از آنجایی که تحلیل گفتمان به واکاوی و تحلیل در سطحی فراتر از جمله باید پردازد. بنابراین از نظر فرکلاف، «سطوح تحلیل گفتمان از سه سطح می‌گذرد؛ سطح اول: گفتمان به مثابه متن (شامل تحلیل زبانی در قالب واژگان، دستور، نظام آوایی و انسجام در سطح بالاتر از جمله)، سطح دوم: گفتمان به مثابه زمینه است که در آن سه مرحله: (متن، تعامل بین مرحله تولید و تفسیر و زمینه اجتماعی) است. در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، بررسی و تحلیل می‌شوند. (حدادی، ۱۳۹۱: ۳۰)

۱- سطح توصیف

توصیف، اولین سطح از تحلیل گفتمان است که در آن خرد لایه‌هایی، از جمله: ویژگی‌های ظاهری و ملموس متن همچون: واژگان، جملات و ساختار متن، مورد توجه قرار می‌گیرد. (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۲) در این مرحله، فرکلاف پرسش‌هایی را بیان می‌دارد که محقق در تحلیل متن باید آنها را لحاظ کرده و پاسخی برای آنها بیابد که عبارتند از: «کلمات، واجد کدام ارزش تجربی هستند؟ چه نوع روابط معنایی (هم معنایی، شمول معنایی، تضاد معنایی) به لحاظ ایدئولوژیک بین کلمات وجود دارد؟ ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟ چه نوع فرایندها و مشارکت‌هایده می‌شود؟ آیا کنش‌گر، نامشخص است؟ آیا فرایندها همان‌هایی هستند که به نظر می‌رسند؟ آیا از فرایند اسم‌سازی استفاده شده است؟ جملات معلوم‌اند یا مجهول؟ مثبت‌اند یا منفی؟ ویژگی‌های دستوری واجد کدام یک از ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟ از کدام وجوه (خبری، پرسشی، دستوری) استفاده شده است؟ آیا از ضمائر ما و شما استفاده شده است؟ اگر پاسخ مثبت است، نحوه‌ی استفاده از آنها چگونه بوده است؟ جملات ساده چگونه به یکدیگر متصل شده‌اند؟ از کدام کلمات ربطی

منطقی استفاده شده است؟ آیا جملات مرکب از مشخصه-های هم‌پایگی یا وابستگی برخوردارند؟ (همان: ۱۶۷ - ۱۷۱) با توجه به سؤالات مطرح شده در سطح توصیف، می‌توان گفت که داستان سلیمان از انسجام و هماهنگی خاصی برخوردار است؛ همان‌طور که سید قطب درباره‌ی زیبایی هنری سوره نمل می‌گوید: «داستان حضرت سلیمان(ع) از آغاز تا پایان به طور مفصل بازخوانی شود. همه‌ی اینها با جزئیات و بطور دقیق توضیح داده شده است. اولاً به خاطر اثبات وحی و رسالت و ثانیاً این‌گونه تفصیلات، ارزش دینی برای داستان دارد.» (سید قطب، ۲۰۰۴: ۱۶۶ - ۱۶۵) به طور کلی، بازخوانی داستان حضرت سلیمان(ع) بر اساس شیوه‌ی روایی سوم شخص می‌باشد که خداوند متعال به عنوان نظاره‌گر در داستان قرار دارد و از نزدیک شاهد همه‌ی اتفاقات است. در واقع در داستان‌های قرآن کریم راوی، دانای کل است و از احوال قهرمانان و شخصیت‌های داستان با خبر است؛ اینکه چه اتفاقی افتاده یا خواهد افتاد؟ ساختار داستان به گونه‌ای است که با یک پیام مهم شروع شود و دنباله‌ی داستان شیوه روایی است و در پایان نیز رنگ داستان ما همان دانای کل را به اوج خود می‌رساند.

۲- سطح تفسیر

متون بر اساس پیش فرض‌هایی که به ویژگی‌های متنی ارزش می‌دهد، خلق و تفسیر می‌شوند. «فرکلاف، تفسیر را ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر می‌داند و مقصود از ذهنیت مفسر را دانش زمینه‌ای می‌داند که مفسر در تفسیر متن به کار می‌گیرد.» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۱۵) «گفتمان داستان در سطح تفسیر، به متن و انگیزه نویسنده نظر دارد و نیز به تفسیر واژه‌ها و عباراتی می‌پردازد که در ایجاد معنای - کنش‌گوینده است - سهیم‌اند.» (کالر، ۱۳۸۲: ۷۵) مرحله‌ی تفسیر، جایی است که می‌توان با تطبیق نشانه‌های متنی در مرحله‌ی توصیف و تحلیل آنها در

افراد ستم دیده در اجتماع را مدنظر دارد. و رهایی‌سازی افراد تحت استعمار است. (محسنی، ۱۳۹۱: ۷۱) در مجموع هدف از مرحله تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از فرایند اجتماعی است. که به عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌کند، همچنین تبیین نشان می‌دهد که گفتمان چه تأثیر مفیدی می‌تواند بر آن ساختارها بگذارد؛ تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شود. (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۵)

در تحلیل این سطح در داستان سلیمان(ع) باید گفت که: داستان سلیمان مجموعه‌ای از عوامل و انگیزه‌هایی تشکیل شده است که این عوامل در ایجاد کنش‌های اجتماعی و دیگر جریان‌ات عظیم که در قصه ایجاد می‌شود تأثیر بسزایی دارد. استعداد شگفت‌انگیز و زیبایی اعجاب‌انگیز سلیمان که او را در مناسبات خانوادگی و اجتماعی از دیگران برتر داشته، مهم‌ترین عامل در کنش‌های بعدی داستان است؛ زیرا حضرت سلیمان بدین واسطه می‌تواند در آینده مقامی فوق آنچه تصور می‌شود بیان نمود. این قضیه سبب جنبش نیروها است. مسلماً مناسبات اجتماعی آن زمان و یا آنچه قرار است در زمان‌های بعدی رخ دهند در شکل‌گیری حوادث و رویدادهای پسین داستان مؤثر است. از این رو همان گونه که فرکلاف مشخص می‌کند ساختار اجتماعی در ایجاد گفتمان (در اینجا گفتمان خشونت و مبارزه) در داستان سلیمان(ع) دخیل است. سوره ی نمل در داستان سلیمان از منظر توصیف و بافت بیرونی در سه مقوله مورد واکاوی و تحلیل قرار می‌گیرد که عبارتند از:

۱-۱- تکرار

تکرار یکی از تصویرپردازی‌های هنری قرآن کریم است که در آن برخی ترکیب‌ها با جملات که بار معنایی مفهومی دارد و به ظاهر یکی هست. چندین بار تکرار شده است.

بینامتنیت و بافت موقعیت، روش معناسازی از نشانه‌های اجتماعی تا تبدیل نشانه‌ها به متن و معانی جدید را مشخص نمود. آنچه که امروز به معنای بافت شناخته شده و در شناخت و فهم بهتر متن به آن نیاز است، تقریباً معادل شأن نزول، اسباب نزول و مقام در فرهنگ مسلمانان است. (فلاح و شفیع پور، ۱۳۹۷: ۳۹-۳۸) آقا گل‌زاده در کتاب «گفتمان انتقادی» این مرحله را چنین تعبیر می‌کند: «مرحله‌ی تفسیر را می‌توان تحلیل متن بر مبنای آنچه در سطح توصیف بیان شده و با در نظر گرفتن بافت موقعیت و مفاهیم و راهبردهای کاربردشناسی زبان و عوامل بینامتنی دانست.» (آفاگل زاده، ۱۳۸۵: ۱۲۹) در سطح تفسیر، توجه به مفاهیم مختلفی چون: بینامتنیت، زبان استعاری یا دیگر ویژگی‌های زبانی و... توجه می‌گردد. که مؤلفان در این مقاله تنها به دو محور مهم؛ یعنی زمان و عاطفه بسنده می‌کنند. لازم به ذکر است که زمان داستان به عنوان ظرفی برای شکل‌گیری ماجراها و روابط میان رویدادهای داستان و همچنین عاطفه به عنوان انگیزه یا انگیزه‌هایی که در شکل‌گیری داستان مؤثر است در این جا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- سطح تبیین

هدف اصلی مرحله تبیین در تحلیل گفتمان انتقادی، بیان نقش دو مرحله توصیف و تفسیر در تولید و قدرت نابرابر و نیز استفاده از نتایج مطالعات انتقادی برای رهایی ستم دیدگان است. در واقع تحلیل گفتمان انتقادی به لحاظ سیاسی، خود را متعهد به تغییر می‌داند. از این جهت، تحلیل‌گر به لحاظ سیاسی و اجتماعی، باید دارای موضعی شفاف و روشن باشد. بنابراین رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی در حوزه‌ی تبیین، به عنوان عنصری رهایی بخش تلقی می‌شود که بیشتر، جانب گروه‌های اجتماعی ستم دیده را می‌گیرد. هدف آنها، در تحلیل انتقادی رهایی‌سازی

معجزه است؛ پس سلیمان با آنان نخست به هم‌آوردی پرداخت. سپس به آنان نشان داد که دست به کارهای می‌زند که جنیان نمی‌توانند آن کارها را انجام دهند، چه رسد به دیگران. مراد از «الکتاب» تمام کتاب‌های نازل شده یا لوح‌المحفوظ است و واژه (آتیک) در این دو موضع می‌تواند فعل یا اسم فاعل باشد. یعنی می‌تواند فعل متکلم مضارع و متکلم وحده، یا این که اسم فاعل (ایان) باشد. واژه (طرف) به معنای پلک بر هم نهادن به هنگام نگرستن است. که در اینجا به جای نگرستن به کار رفته است؛ زیرا در مواردی «نگرنده/ ناظر» با «ارسال‌الطرف» شده است چنان که شاعر سروده است «و کنت إذا أرسلت طرفک رائداً = لقلبک يوماً أتعبتک المناظر یعنی: (هرگاه که چشمت هرآنچه را که دلت می‌جوید و آرزو می‌کند دنبال بکند. تو را در سختی‌ها و دشواری‌هایی می‌اندازد که نمیتوانی آن را به دست آوری و بر ترک آن هم صبر نداری). شاهد در «ارسالت» است که به معنی نظر است. یعنی تو چشمت را به طرف چیزی می‌فرستی و پیش از این که چشمت برگردد او تخت را پیش تو حاضر می‌گرداند. و این مثل است برای نهایت سرعت و کنایه از سرعت است «فلما رآه» پس تخت را دید که پیشش وجود دارد. (قال) در مقام شکر و سپاسگزاری از پروردگارش بود؛ همان گونه که شیوه‌ی همه پیامبران و بندگان مخلص خداوند این گونه است که در مقابل نعمت شکر به جای می‌آورند. «هذا من فضل ربی». این همه قدرت و نعمت که خداوند به من بخشیده، از فضل و عنایت ویژه پروردگار من است که به من بخشیده است؛ بدون اینکه من استحقاق و شایستگی آن را داشته باشم و واژه «هذا» اشاره به دسترسی به حاضر کردن تخت دارد. در مدت چشم به هم زدن، آن هم از مسافتی و مسیری که دو ماه راه دارد و این حاضر گردانیدن توسط خود او یا غیر او صورت گرفته است و سخن پیرامون امکان چنین کاری در آیه اسراء گذشت. «للبولنی ءأشکر» تا مرا بیازماید که آیا این کار را از فضل و بخشش

هر چند این گونه موارد در نگاه اول از نظر صورت و ظاهر یکسان می‌باشد؛ اما در عمق و درون خود، معنایی متفاوت از دیگری را ارائه می‌دهد. بنابراین تکرار، وسیله‌ای سودمند برای کشف کلید واژه‌های متن است؛ این کلیدواژه‌ها می‌تواند به عنوان بستری برای تحلیل متن به کار رود و جهان بینی مبدع و جهان داستان را روشن سازد.

« قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (نمل / ۴۰) «کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.» پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است»

« قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ » آصف بن برخیا وزیر سلیمان یا خضر یا جبرئیل یا پادشاهی بود که خداوند او را پشتیبان سلیمان قرار داده و خداوند او را به علم و دانایی مؤید گردانیده بود یا خود سلیمان است؛ پس تعبیر از سلیمان به «الذی عنده علم من الکتاب» برای دلالت بر شرف و برتری علم می‌باشد و این که این جایگاهی که سلیمان آن را به دست آورده است به سبب فضیلت علم و دانایی او می‌باشد.

و برخی از مفسران چنین شخص مقتدر و فرزانه‌ای را خود سلیمان می‌دانند. که خطاب به عفریت می‌گوید: من آن را در آن واحد حاضر می‌آورم؛ تو گویی که سلیمان پیشنهاد عفریت را مبنی بر این که پیش از آنکه از جایت برخیزی، آن را برایت می‌آورم. پس سلیمان در مقابل دیو، این عبارت (أنا آتیک الخ) را گفت. و هدف سلیمان اظهار این بود که آوردن تخت بلقیس از شهر سبا به این جا

الهی می‌شمارم بدون هیچ قدرت و قوتی از خودم و به حق این فضل و عنایت الهی اقدام می‌کنم. آن را سپاس می‌گویم (آمُ أَكْفُرُ) یا این کار را از خود می‌دانم و هوا و هوس و خودبینی را به میدان می‌آورم و در ادای حقوق آن کوتاهی می‌ورزم. و عبارت (ءاشکر امُ أَكْفُرُ) محلاً منصوب بدل است از (باء) در «لیبلونی» و بار واجب را از دوش خود برمی‌دارد و نمی‌گذارد که وصف کفران نعمت درباره او تحقق پیدا بکند. «وَمَنْ كَفَرَ» و هر کسی ناسپاسی کند خداوند از سپاسگزاری او بی‌نیاز است. «کریم»؛ خداوند بخشنده است برای بار دوم به فردی که ناسپاسی کرده است نیز نعمت می‌بخشد. همه‌ی این بیانات به نوعی جهان‌شمولی را که در سطح توصیف جریان دارد، ارثه می‌دهند؛ بدین معنا که جهان‌شمولی و جهانی‌بودن، با تکیه بر هم‌نشینی و روابط معنایی واژگان است که ایجاد می‌شود و یک نتیجه‌ی کلی بدست می‌آید و در اینجا نیز با بررسی عنصر تکرار، متوجه می‌شویم که هدف و حکمتی در کار است و آن نیز نمایان شدن حق و پیروزی آن بر باطل است.

۲-۱- ذکر مکان

عنصر مکان به عنوان یکی از عناصر برجسته در داستان‌ها نقش مهمی را ایفا می‌کند. در قصه سلیمان، عنصر مکان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به عبارتی «مؤلفه‌ی زمان و مکان از جمله مسائلی است که در پرداخت نهایی داستان در قالب متن، نقش مهمی را ایفا می‌کند.» (حری، ۱۳۸۸: ۱۳۶) مکان، یکی از مهم‌ترین ارکان داستان است؛ حوادث و شخصیت‌ها در مکان، جریان دارند و مکان به نوعی آنها را در خود، جای داده است. (محبک، ۲۰۰۱: ۱۴۷) مکان به عنوان عنصر مهم در تشکیل و اجتماع داستان است که دیگر عناصر داستان، داخل این لفافه معنا و ظهور می‌یابند. مکان روایی در داستان حضرت سلیمان(ع) از اهمیت قابل توجهی برخوردار است؛ بدین معنا، از آنجا که راوی به

عنوان سوم شخص در این داستان تأثیر به‌سزایی دارد. از نزدیک نظاره‌گر مکان روایی است و آن را برای مخاطب بازگو می‌کند. مکان روایی این داستان، به گونه‌ای از دیدگاه راوی گره‌گشایی شده است. که در پایان داستان به روایت کننده صادقانه‌ی حضرت سلیمان(ع) پی می‌بریم و در این جاست که نقش دیگر شخصیت‌ها را به عنوان راوی کانون‌مدار در فضای مکانی و بازخوانی آن مشاهده می‌کنیم؛ بدین معنا که اکثر شخصیت‌های داستان را همراه و همگام راوی اصلی در بروز صحنه روایی شاهد هستیم، این گونه همراهی با گفتگوی دو طرف در داستان خود را جلوه می‌نماید. از جمله مکان‌های مهمی که سلیمان آنجا حضور دارد، محیط کاخ است؛ این محیط گرچه برای سلیمان(ع) محیطی دلنشین و دلپذیر است، اما در آینده‌ای نه چندان دور، باعث بروز حوادثی می‌شود که رستگاری و سعادت سلیمان و جامعه در آن است.. «قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (نمل / ۴۴)؛ «به او گفته شد: «وارد ساحت کاخ [پادشاهی] شو.» و چون آن را دید، برکه‌ای پنداشت و ساقهایش را نمایان کرد. [سلیمان] گفت: «این کاخی مفروش از آبنگینه است.» [ملکه] گفت: «پروردگارا، من به خود ستم کردم و [اینک] با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم» «قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ» به معنای قصر است و برخی از مفسران هم آن را صحن خانه دانسته‌اند. «فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا» روایت کرده‌اند که پیش از آمدن بلقیس، سلیمان فرمان داد که صحن آن کاخی از جنس آبنگینه سفید بسازند. و از فرود دستش جویی روان سازند. و از حیوانات دریایی در آن افکندند و تختش را در صدر آن قرار داد و بر آن نشست.»

به **وَأَلْقِ عَصَاكَ**، عبارت مذکور عطف بر «بورک» است یعنی: کسی که در آتش است، برکت یافته و عصایت را بینداز و دلیل چنین برداشتی هم آن است که پس از عبارت آن یا موسی **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** با تکرار حروف تفسیر می‌فرماید: **«أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ» (قصص / ۳۱)**

« فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ » حرکت می‌کند. تو گویی که عصا، مار تندرو و سریع‌السیری است و عده‌ای از مفسران واژه (جان) به شیوه کسانی که از التقای ساکنین همواره می‌گیرند «جان» خوانده‌اند.

« وَكَيْ مَدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ » بازنگشت واژه (یعقب) از «عقب‌المقاتل» است هنگامی که پس از فرار به معرکه برمی‌گردد و اگر بپرسند چرا حضرت موسی از دیدن آن صحنه ترسید در جواب می‌توان گفت، گمانش بر این بود که می‌خواهد بلایی بر سرش بیاید، بیمناک شد و عبارت **«إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ»** بر همین امر دلالت می‌کند. **« يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ »** ای موسی به جهت اطمینان به من یا در همه‌ی احوال و به طور کلی در همه‌ی شرایط از غیر من مترس؛ به دلیل آیه‌ی **«إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ»** هنگامی که به آنان وحی می‌کند همان شدت استغراق در حق است؛ زیرا پیغمبران بیش از هر کسی دیگر از خداوند بیم دارند یا به جهت اینکه آنان نزد من سرانجام و فرجام بد ندارند. یعنی بد فرجام نیستند که از آن بترسند؛ لذا نباید پیغمبران در هیچ شرایطی از غیر خداوند ترس و هراسی داشته باشند.

این گونه صحنه‌سازی همگام با توصیف جزئیات، از جمله رویاهای حضرت سلیمان(ع) است که ادامه‌ی داستان، تصدیق‌کننده‌ی آن است. آن عصای موسی که تبدیل به مار شد. **«وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»** (نمل / ۱۲) «و دستت را در گریبان کن تا سپید بی‌عیب بیرون آید. [اینها] از [جمله] نشانه‌های نه‌گانه‌ای است

هنگامی که بلقیس آن کاخ آگینه‌ای را دید پنداشت که آب ایستاده است. پس دو ساق پای خود را در آب قرارداد؛ این کثیر به روایت فنبل «سأقيها» را به همزه خوانده است و دلیلش هم این است که آن را بر جمع که «سؤوق و إسئوق» است حمل کرده است. **« قَالَ إِنَّهُ صَرَحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ »** سلیمان گفت: آنچه را که شما پنداشتید قصری ساده و آب درخشان و ساخته شده از آگینه‌ها است؛ **« قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي »** آنگاه بلقیس گفت: پروردگارا، من به خود ستم کرده‌ام با پرستشی که برای آفتاب انجام داده‌ام و برخی نیز گفته‌اند که بلقیس گمان برده بود که سلیمان او را به موج دریا خواهد سپرد. و گفت: با این بدگمانی خویش نسبت به سلیمان، به خود ستم کرده‌ام. یعنی هنگامی که قصر آگینه‌ای را دید با خود گفت: پسر داود، عذاب دیگری را برای نابودی من جز غرق در نظر نگرفته است. و هنگامی که بر حقیقت واقف شد، عبارت مذکور را بر زبان آورد و برای بدگمانی خود در حق سلیمان توبه کرد.

۳-۱- صحنه پردازی

این عنصر به عنوان یکی از شکل‌های صوری زبان، نقش مهمی در بیان شاخصه‌های مختلف توصیف دارد. صحنه-پردازی داستان در این سوره از بسامد بالایی برخوردار است؛ چرا که حوادث و اتفاقات با صحنه‌سازی تلفیق شده و باعث برجستگی محتوایی داستان می‌شود. عنصر صحنه-سازی در همان اوایل داستان با بیانی زیبا و ذوق هنری خاصی این چنین تصویر شده است. **« وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ »** (نمل / ۱۰)؛ و عصایت را بیفکن. پس چون آن را همچون ماری دید که می‌جنبد، پشت گردانید و به عقب بازنگشت. ای موسی، مترس که فرستادگان پیش من نمی‌ترسند.

[که باید] به سوی فرعون و قومش [ببری]، زیرا که آنان مردمی نافرمانند.»

«وَأَدْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» چون تن پوش و جامه اش از پشم بوده است و آستین نداشته است و برخی نیز گفته‌اند مراد از «جیبک» پیراهن است چون پیراهن نیز بریده می‌شود به دیگر عبارت پیراهن پیش از اینکه دوخته شود می‌دوزند.

«تَخْرُجُ بِيضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» بدون آنکه به بیماری برص مبتلا شده باشد «فِي تِسْعِ آيَاتٍ» که این دو مورد اخیر یعنی دو معجزه: انداختن عصا و در آوردن دست را هم جزئی معجزه قرار نده و در جمله عداد آنها به شمار بیاورد. بنا بر بحث بر سر «تِسْعِ آيَاتٍ» است که آیا این دو معجزه اخیر نیز از جمله آن نه معجزه یا همراه با آن نه معجزه، این دو معجزه اخیر نیز در شمار آن نه تا هستند و عبارت «فِي تِسْعِ آيَاتٍ» خبر برای مبتدای محذوف است یعنی «هما داخلتان فی جمله تسع آیات» و بنا بر مورد دوم که واژه (فی) به معنای «مع» باشد. عبارت «فی تسع آیات» حال است از ضمیر در «بیضاء» و در این صورت معجزه‌ها یازده تا می‌باشد که عبارتند از: دو معجزه‌ای که در این سوره درباره آن بحث شده است و نه معجزه دیگر؛ تو گویی خداوند متعال وقتی که این دو معجزه را به موسی نشان داد به نه معجزه دیگر شبیه این دو معجزه‌اند اشاره کرد؛ خلاصه این دو معجزه از تعداد آنها به شمار می‌آید. بنا بر این «۹ معجزه مشهور» عبارت است از: شکافتن دریا، طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، مسخ و محو، خشکسالی و قحطی در صحراها و کاهش و کم رونقی کشتزاران و کسانی که مسأله عصا و ید بیضا را از ۹ معجزه مشهور می‌شمارند؛ دو معجزه اخیر، یعنی خشک سالی و کم رونقی کشتزارها را یکی می‌شمارند و شکافتن دریا را از ۹ معجزه مشهور برای دعوت فرعون به شمار نمی‌آورد و دلیلشان این است که شکافتن دریا، کیفر و عذاب الهی بود که در نتیجه پافشاری و سرکشی ایشان پدید آمد و

موسی با این معجزه به سوی فرعون برانگیخته نشده است و همچنین جایز است که «فی تسع آیات» به فعل مقدر «اذهب» تعلق بگیرد در این صورت عبارت «فی تسع آیات» استینافی و شروع جدیدی است برای فرستادن موسی به نزد فرعون و در نتیجه حرف جر در آن متعلق به فعل محذوف «اذهب» است.

«إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ» جار و مجرور «إلى فرعون» بنا بر دو دیدگاه نخست که آیا این دو معجزه یعنی ید بیضا و تبدیل عصا به اژدها، نیز از جمله‌ی آن نه معجزه می‌باشد یا علاوه بر آنها، اینها نیز همراه آنها وجود داشته است. متعلق «الی» می‌تواند «مبعوثا» یا «مرسلاً» باشد؛ یعنی با ۹ معجزه، به سوی فرعون مبعوث شده و فرستاده شده «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» دلیل چرایی و چیستی فرستادن حضرت موسی به سوی فرعونیان است؛ گویا کسی می‌پرسد چرا خداوند موسی را به نزد فرعون و فرعونیان فرستاد؟ در پاسخ می‌توان گفت: چون قومی نافرمان و سرکش و ستمکار بودند.

در این داستان با انواع تصاویر روبه‌رو هستیم که هر یک ترسیم‌گر یک چهره‌ی واقعی از رویدادهای واقعیت کنونی است. (پروینی و زارع برمی، ۱۳۹۱: ۲۴ - ۲۵) این گونه تصویرپردازی‌ها در کنار دیگر قابلیت‌های تصویری، توانسته است قدرت توان تجسمی داستان را افزایش داده و زمینه‌ای برای بیان و ارائه افکار و انگیزه‌ها و ایدئولوژی‌های خداوند کریم باشد که در مرحله تبیین، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در سطح تفسیر، توجه به مفاهیم مختلفی چون: بینامتنیت، زبان استعاره‌ی یا دیگر ویژگی‌های زبانی و... توجه می‌گردد. که مؤلفان در این مقاله تنها به دو محور مهم یعنی زمان و عاطفه بسنده می‌کنند. لازم به ذکر است زمان داستان به عنوان ظرفی برای شکل‌گیری ماجراها و روابط میان رویدادهای داستان و همچنین عاطفه به عنوان انگیزه

یا انگیزه‌هایی که در شکل‌گیری داستان مؤثر است در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲- زمان داستان

عنصر زمان در سطح تفسیر از اهمیت بسزایی برخوردار است. این عنصر با عنصر مکان گره خورده و از هر دو به عنوان صحنه یاد می‌کنند. «صحنه، ظرف زمانی و مکانی وقوع عمل داستان است. هر داستان در جایی و در محدوده‌ای از زمان اتفاق می‌افتد دربرگیرنده ی دوره ی تاریخی معینی باشد.» (مستور، ۱۳۷۹: ۴۶) عنصر زمان از جمله عناصر مهم در سطح تفسیر یک متن است. در این عنصر است که حوادث داستان اتفاق می‌افتد و متناسب با موضوع داستان، زمان و مکانی نیز برای آن در نظر گرفته می‌شود. داستان حضرت سلیمان(ع)، با عنصر زمان به زیبایی و جذابیت آن، دو چندان افزوده است. «أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا» ما شب را مقرر داشته‌ایم تا در آن با خواب در آرامش قرار گیریم «وَأَلَّنَّهَارَ مُبْصِرًا» و اگر بپرسند: ساختار نظم اقتضا می‌کرد که بفرماید: «لیبصروا» و تقابل میان دو عبارت چنین امری از حیث معنی رعایت شده است و سبک و ساختار آیه چنین اقتضا می‌کند؛ زیرا «مبصرًا» به معنای «لیبصروا فیه» است و در آن مبالغه صورت گرفته است و با قرار دادن روشننگری و ابصار به عنوان حالی از حالات روز، که با این ویژگی یعنی ویژگی روشننگری مقرر شده به گونه‌ای که روشننگری از روز، جدایی نمی‌پذیرد. به دیگر عبارت «لیبصروا فیه» برای بیان چرایی تقابل است که برحسب معنا میان «لیسکنوا» و «مبصرًا» است و «لیسکنوا» دلیل برای آفرینش شب است و دومی که «مبصرًا» حالی از احوال روز است یعنی شب را برای اینکه زمانی برای آرامش مردم آفریدیم و روز را برای عنوان زمانی برای روشننگری مردم قرار گیرید؛ ولی جهت مبالغه، روشننگری را به روز نسبت داده است و حالی از احوال ملازم روز قرار داده است و نسبت دادن روشننگری برای روز در واقع نسبت آن به مردمی است که در روز قرار می‌گیرد و این نشانه‌ها بر امور سه گانه حشر و توحید و بعثت دلالت دارند.

مواد و اصول بدن‌ها، مرگ را به زندگی تبدیل کند. و بی‌گمان کسی که روز را قرار داده است تا مردم در پرتو روشنایی آن ببینند و روز را به عنوان سببی از اسباب معیشت و حیاتشان قرار داده است. چنین قدرتی تمام معیار و ملاک‌های که برای معاش و معاد انسان لازم است را رها نکرده است؛ یعنی خداوند تمام آنچه را که برای تأمین حیات فیزیکی و متافیزیکی و دنیوی و اخروی لازم است را تأمین کرده است «أَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا» ما شب را مقرر داشته‌ایم تا در آن با خواب در آرامش قرار گیریم «وَأَلَّنَّهَارَ مُبْصِرًا» و اگر بپرسند: ساختار نظم اقتضا می‌کرد که بفرماید: «لیبصروا» و تقابل میان دو عبارت چنین امری از حیث معنی رعایت شده است و سبک و ساختار آیه چنین اقتضا می‌کند؛ زیرا «مبصرًا» به معنای «لیبصروا فیه» است و در آن مبالغه صورت گرفته است و با قرار دادن روشننگری و ابصار به عنوان حالی از حالات روز، که با این ویژگی یعنی ویژگی روشننگری مقرر شده به گونه‌ای که روشننگری از روز، جدایی نمی‌پذیرد.

به دیگر عبارت «لیبصروا فیه» برای بیان چرایی تقابل است که برحسب معنا میان «لیسکنوا» و «مبصرًا» است و «لیسکنوا» دلیل برای آفرینش شب است و دومی که «مبصرًا» حالی از احوال روز است یعنی شب را برای اینکه زمانی برای آرامش مردم آفریدیم و روز را برای عنوان زمانی برای روشننگری مردم قرار گیرید؛ ولی جهت مبالغه، روشننگری را به روز نسبت داده است و حالی از احوال ملازم روز قرار داده است و نسبت دادن روشننگری برای روز در واقع نسبت آن به مردمی است که در روز قرار می‌گیرد و این نشانه‌ها بر امور سه گانه حشر و توحید و بعثت دلالت دارند.

زمان در داستان سلیمان از ترتیبی منطقی و طبیعی برخوردار است تا علاوه بر آنکه به مانند قصه‌های کلاسیک از زمان طبیعی چون شب و روز است. وسیله‌ای برای بیان طبیعی حادثه‌ای است که شگفتی و عجب آن در محتوا و

«أَلَمْ يَرَوْا» آیا تحولات حاکم بر جهان هستی و نظامندی چرخه حیات و روند حکیمانه آفرینش را ندیده‌اند. تا توحید یگانگی خداوند و بی‌همتا بودن خداوند برایشان روشن و محقق و مبرهن شود. و این نشانه‌های آفاقی و انفسی ایشان را به درست شمردن حشر و برانگیختن پیغمبران هدایت می‌نمایند. بی‌گمان به دنبال هم آمدن شب و روز و نور و تاریکی به صورت ویژه‌ای که جاری است نمی‌تواند بی‌علت باشد و این بی‌هم آمدن روشنایی و تاریکی نیست مگر به قدرت خداوند که بر همه چیز غالب و قاهر و چیره است و بی‌گمان خداوندی که قادر است در یک ماده واحد و یک پدیده که آفرینش باشد تاریکی را به نور تبدیل کند، نیز قادر است که در

بیان معجزه‌ای است که خداوند به اولیای الهی می‌دهد تا به واسطه زمان و تکنیک‌های داستانی، ذهن خواننده را به جای این که به محتوای داستان بپردازد. درگیر تفسیر کلام قرآنی می‌گردد. از این میان زمان و شگردهای زمانی قصه که از شگردهای غیر متفنن و عادی است با محتوا و رویکرد (دینی- اجتماعی) داستان تناسب قابل ملاحظه‌ای برخوردار است.

۲-۲- عاطفه داستان

عاطفه به عنوان محرک اصلی در شکل‌گیری رویداد یک داستان است. از آن عمده محرکات بی‌تأثیر از رویکردهای اجتماعی نیست، بحث از عاطفه در سطح تفسیر مطرح می‌گردد. در واقع مجموعه‌ای از صورتک‌های زبانی نظیر اشکال صور خیال و گونه‌ای موسیقی که برخی از آنها در سطح توصیف داستان سلیمان بررسی شد ناشی از وجود عاطفه‌ای نیرومند در ورای همه اینهاست که در این سطح بررسی می‌گردد. «این عنصر، همان نیرویی است که ما به وسیله آن احساسات درونی خود، از جمله عشق‌ها، نفرت‌ها، خشم‌ها، ترس‌ها، اضطراب‌ها و خلاصه تمام خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را به دیگران منتقل می‌کنیم و می‌توان آن را جزء اساسی‌ترین پایه‌های اثر ادبی به شمار آورد و شاید خود این نیرو به تنهایی، مهم‌ترین آن به شمار آید.» (امین، ۱۹۶۷: ۱۴۴)

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَّا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَّا يَشْعُرُونَ ؛ (نمل / ۱۸) ؛ تا آنگاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه‌ای [به زبان خویش] گفت: ای مورچگان، به خانه‌هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیان‌ش ندیده و ندانسته - شما را پایمال کنند

« حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ » خلاصه اینکه چرا واژه «اتی» که خودش متعدی است با واژه (إلی) نیز متعدی شده است؛ در جواب می‌توان گفت: دو معنی را افاده می‌کند.

نخست اینکه واژه (علی) برای استعلا است و لشکریان سلیمان نیز از سوی بالا می‌آمدند. دوم اینکه مراد پیمودن و در نوردیدن آن میدان است؛ همان گونه که در عربی، کاربرد پیدا کرده است و می‌گویند: «أَتَىٰ عَلَى الشَّيْءِ» هنگامی که آن را به پایان برسانند. گویی که ایشان می‌خواستند در منتهای آن میدان فرود آیند. « قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ » تو گویی هنگامی مورچه‌ی معهود، لشکریان سلیمان را دید که به سرزمین ایشان روی آورده‌اند ترسید که لشکریان سلیمان ایشان را درهم شکنند ؛ لذا از ترس، پا به فرار گذاشت و دیگر مورچگان نیز به دنبال او همگی فرار کردند و آن مورچه فریادی کرد که به سبب آن فریاد، تمام مورچگانی که در حضور آن مورچه بزرگ بودند همگی بیدار شدند و از ملکه‌ی موران پیروی کردند و از آن جا که (نمله) از خردمندان نمی‌باشد که بتوانند نطق ظاهری داشته پس نمی‌توان، گفت و گوی مورچه بزرگ با دیگر موران را حمل بر حقیقت و ظاهر کرد؛ به همین جهت می‌توان، آن را در قالب استعاره تمثیله تبیین کرد و نحوه بیان استعاره تمثیله به این صورت است ارتباطی که میان لشکریان سلیمان و مورچگان رخ داده است را به دیالوگ و گفت و گویی که میان خردمندان رخ می‌دهد مانند کرده است. و مشبه را به مشبه به تعبیر کرده است و فرمود: قالت نملة

در نهایت باید گفت: گفت و گویی میان مورچگان صورت گرفت، به گفت و گوی خردمندان و خیرخواهان مانند کرده است؛ به همین خاطر، آنان را به منزله خردمندان تصور کرده است در عین اینکه می‌توان آیه را بر معنای ظاهری آن برداشت نمود که خداوند تعقل و نطق را در مورچگان بیافریند. لَّا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَّا يَشْعُرُونَ سلیمان و لشکریان‌ش را از درهم شکستن و پایمال کردن مورچگان ممانعت کرد؛ البته بر سبیل کنایه؛ زیرا پایمال شدن برای مورچه مقرر نمی‌باشد. بلکه توقف و ایستادن مقدور بر مورچگان است و اگر مراد نفی توقف و

است. در داستان حضرت سلیمان(ع) عنصر کشمکش از بسامد بالایی برخوردار است؛ چرا که در این عنصر است که اتفاقات و رویدادها به نمایش گذاشته می‌شود و گره داستان باز می‌شود. از جمله کشمکش‌های این داستان که موقعیت اولیه را برای گره‌گشایی به وجود می‌آورد، کشمکش داستان سلیمان و بلقیس است که منجر به جدال میان سلیمان و بلقیس می‌شود و این خود نیز پیامدهای مثبتی در داستان ایجاد می‌کند. فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ (نمل/ ۳۶)؛ و چون [فرستاده] نزد سلیمان آمد، [سلیمان] گفت: «آیا مرا به مالی کمک می‌دهید؟ آنچه خدا به من عطا کرده، بهتر است از آنچه به شما داده‌است. [نه،] بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می‌نمایید.

« فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ » چون فرستاده به نزد سلیمان آمد و هدیه را تقدیم داشت و به صورت «فَلَمَّا جَاؤُوا» نیز قرائت کرده‌اند. قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ؛ خطاب متوجه فرستاده بلقیس و همراهانش می‌باشد. بنابر غالب دانستن مخاطب که فرستاده باشد و حمزه و یعقوب واژه «أَتُمِدُّونَنِ» را با ادغام قرائت کرده‌اند و به حذف (یاء) و اثبات دو نون و نیز با یک نون «أَتُمِدُونِي» قرائت شده است.

در نهایت باید گفت: «نون» رفع را در «نون» وقایه ادغام کرده‌اند. و «یاء» را نیز عده‌ای در حالت وقف حذف و در حالت وصل ثابت کرده‌اند و دیگران بنابر رعایت اصل دو حرف «نون» را با هم جمع کرده‌اند و آنها را در هم ادغام نکرده‌اند چون «نون» دوم «نون» لازم کلمه نیست؛ بلکه با ضمیر متکلم افزوده می‌شود و حرف (یاء) را نیز عده‌ای در حالت وصل ثابت و در هنگام وقف حذف نموده‌اند. و عده‌ای ثابت داشته‌اند. فَمَا آتَانِي اللَّهُ؛ آنچه که خداوند به من بخشیده است از قبیل: مقام پیغمبری و فرمانروایی که هیچی کم ندارد و بی‌حد و حساب است واژه «آتانی» را نافع و ابو عمرو و حفص با فتح یاء قرائت کرده‌اند و بقیه

ایستادن نباشد شایستگی ندارد که بدل از امر باشد. هر چند نهی «لا عطیکم» بر حسب ظاهر نهی متکلم است از دیدن مخاطب؛ یعنی مخاطب خود را آشکار نکند که متکلم او را ببیند به همین شیوه می‌گویند: «لا أریناک ههنا» تو را این جا نبینم و این که عبارت «یحطمنکم» جمله‌ی استینافی است یا نهی بدل از امر است نه جواب امر «أدخلوا الخ» زیرا نون تأکید بر امر داخل نمی‌گردد «وَهُمْ لَّا يَشْعُرُونَ» بی‌گمان آنان نادانسته شما را درهم می‌شکنند؛ زیرا آنان اگر می‌دانستند این کار را نمی‌کردند؛ گویی مورچگان از عصمت و مصونیت پیغمبران واز ستم و آزار دیگران آگاه هستند. در این آیه عاطفه داستان به چشم می‌خورد هنگامی که لشگریان سلیمان آمدند تمام مورچه‌ها از ترس اینکه زیر دست و پای لشگریان بمانند، پا به فرار گذاشتند. در اینجا با توجه به مقتضای سطح تبیین به دو شاخصه مهم که در این سطح بررسی می‌شود می‌پردازیم که نخستین آن کشمکش و دومی تفکر یا ایدئولوژی است که تحلیل و شرح آن به ترتیب زیر است:

۱-۳- کشمکش

عنصر کشمکش نیز به نوبه خود یکی از برجسته‌ترین عناصر در داستان و از زیر مجموعه‌ها و یکی از وابستگی‌های عنصر پیرنگ به شمار می‌رود که گفتگوی میان دو شخص را به نمایش می‌گذارد، تا از این رهگذر بتوان به افکار آنها پی برد. یکی از منتقدان، این عنصر را این گونه توصیف می‌کند: «جدال، روبه رو شدن دو جبهه و قرار گرفتن آنها در برابر یکدیگر است. جدال، سنگربندی دو متخاصم و دو نیروی مخالف است.» (براهینی، ۱۳۶۸: ۱۶۱) منتقدی دیگر نیز درباره کشمکش می‌گوید: «کشمکش در اصطلاح، مقابله‌ی دو نیرو و یا دو شخصیت است که بنیاد حوادث را درهم می‌ریزد. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۷۴) در واقع گفتگو و کشمکش میان دو شخص است که حوادث داستان خود را بیشتر بروز می‌دهد و از راز آن پرده برداشته

۳-۲- تفکر یا ایدئولوژی

همان گونه که مطرح کردیم، در سطح تبیین باید به ایدئولوژی صاحب متن به وجود مقدس باری تعالی پرداخته شود. تفکر و ایدئولوژی یکی از برجسته‌ترین مقوله‌های داستانی، در هر متن روایی اهمیت دارد؛ چرا که در فکر و اندیشه‌ی صاحب متن است که درون مایه و محتوای داستان شکل می‌گیرد. داستان سلیمان نیز از این گونه ایدئولوژی‌ها خالی نیست؛ ایدئولوژی حاکم در این سوره بر مبنای سرنوشت و تقدیر، بیشتر برجسته و نمایان می‌نماید و نوعی حکمت نیز در آن وجود دارد: این سوره با مفاهیم ارزشی که با سرنوشت انسان گره خورده برای انسان‌ها نوعی عبرت است و نیز تقدیر و سرنوشت را مختص خداوند دانسته که تلاش انسان‌های شرور را برای برهم زدن آن سرنوشت بیهوده است. این سوره با مضمون مالکیت فراگیر الهی که در آیه: «إِنَّمَا أَمْرٌ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةَ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (نمل / ۹۱)؛ من مأمورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست پرستش کنم، و مأمورم که از مسلمانان باشم» خداوند پس از این که «مبدأ و معاد» و آغاز و انجام جهان و احوال رستاخیز را برای ایشان بیان نموده به حضرت رسول دستور می‌دهد که بگوید: فرمان یافته‌ام تنها او را پرستش کنم تا بیانگر این باشد که رسول دعوت را کامل کرده است و تمام اصول دین را با ادله عقلی و نقلی تبیین نموده است و به این کافران اتمام حجت کرده است و آنچه که اکنون بر او واجب می‌باشد این است که متوجه حق شود در پرستش و عبادت خدایش فرو برد و ویژه گردانیدن شهر مکه با نسبت دادن عظمت و جایگاه و پایگاه آن می‌باشد و به صورت: الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا؛ نیز قرائت شده است. وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ؛ و همه چیز از نظر پیدایش و پرورش و یا از جهت پیدایش و فرمانروایی در تصرف

با سکون (یاء) یعنی «آتانی» خوانده‌اند و کسایی به تنهایی آن را با اماله قرائت کرده است.

« خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ » پس نیازی به هدیه‌های شما ندارم و هدیه‌های شما پیش من هیچ ارزشی ندارد « بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ » زیرا شما جز ظاهر، این دنیا را نمی‌دانید و تنها به بودن این دنیا معتقدید و به جهت علاقه و محبت، به افزایش اموالتان به آنچه که می‌باید و به شما هدیه می‌کنند شادمان می‌شوید یا آنچه را که هدیه می‌دهید برای این است که پیش همطرازهایتان به آن افتخار کنید و بر خود ببالید.

خلاصه این که سلیمان امداد مالی آنان را نپسندید و چرایی آن را نیز بیان کرد به بیان سببی که آنان را وادار به این کار کرده بود برگشت؛ زیرا سلیمان هیچ اهمیتی برای اموال دنیایی قائل نیست. همانطور که گفته شده عنصر کشمکش از وابستگی‌های عنصر پیرنگ است که در این آیه خود را برجسته نمایان می‌سازد و آن بدین صورت است که کشمکش موجود در اینجا بین بلقیس و حضرت سلیمان است. اولین گره را بلقیس ایجاد می‌کند؛ حضرت سلیمان با دعوت به خدای یکتا، و درگیری خود با بلقیس بخاطر نپذیرفتن هدایا انعکاس می‌دهد. و دیگر کشمکش - ها هر یک به نوعی در پیشبرد حوادث داستان مؤثر است. با توجه به روند داستان حضرت سلیمان (ع)، عنصر پیرنگ به گونه‌ای طرح‌ریزی شده که در مرحله‌ی کشمکش همه‌ی رویدادها در پی نمایاندن خبری است، خواه شادی آور باشد خواه دردآور. بنابراین قصه با داشتن درون‌مایه‌های زیبا و جامع که در پی این عنصر ترسیم شده، توانسته، در میان مخاطبان جایگاه والایی کسب کند. و در واقع هر لحظه‌ی این داستان‌گویی خواننده را مجذوب می‌کند که دنباله‌ی داستان را پی بگیرد، گویا مخاطب مدام در پی شنیدن کشمکش و به دنبال آن گره‌گشایی از یک حادثه‌ای است.

زمان این داستان به زمان داستان سلیمان و بلقیس برمی-گردد که حضور آنها در داستان کاملاً مشهود است؛ از این رو خداوند به تجسم زمانی قصه مبادرت نموده است. در این سطح، عاطفه نیز به عنوان عامل مهمی در شکل‌گیری حوادث، مؤثر می‌باشد.

از منظر تبیین، متن روایی با نگاهی ایدئولوژی به داستان، پیام ارزنده‌ای توسط خود حضرت سلیمان(ع) ترسیم شده است. در مواردی که با هوای نفس مبارزه می‌کند یا صبر و مبارزه‌ی او در برابر امتحانات الهی، نمونه‌هایی از پیام ارزنده‌ی یک واقعیت تربیتی است که برای آگاهی و هوشیاری انسان‌ها از آن الگوها، می‌توان استمداد جست.

منابع

قرآن کریم

آقا گل زاده، فردوس، (۱۳۸۵)، تحلیل گفتمان انتقادی، چاپ اول، تهران: علمی فرهنگی.

براهینب، رضا، (۱۳۶۸)، قصه نویسی، تهران، نشر البرز، چاپ چهارم.

داد، سیما، (۱۳۹۲)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ ششم، تهران: مروارید.

سلطانی، سید علی اصغر، (۱۳۸۷)، قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نی.

فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

قطب، سید، (۲۰۰۴)، التصوير الفنی فی القرآن، الطبعة العشره، بیروت: دارالشروق.

کلانتری، عبدالحسین، (۱۳۹۱)، گفتمان از سه منظر زبان شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی، چاپ اول، تهران: نشر جامعه‌شناسان.

کالر، جانانان، (۱۳۸۲)، نظریه ادبی، ترجمه ی فرزانه طاهری، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

اوست «وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» از کرنش بران و تسلیم شدگان یا ثابت قدمان بر دین اسلام هستند.

ایدئولوژی حاکم دیگر در سوره، موضوع آزمون و آزمایش الهی است که در این سوره افراد زیادی مخاطب این قضیه هستند که نشأت از دعوت سلیمان به یکتاپرستی و یگانگی پروردگار است. و این نشان از معصومیت آن بزرگان دارد.

همچنین لازم به ذکر است با توجه به این که حضرت سلیمان(ع) در این قصه شخصیت اصلی به شمار می‌آید، آزمون‌دهنده اصلی الهی در آن، خود سلیمان(ع) است و نتیجه آن پیروز شدن نبی خدا در دشوارترین حالات آزمون را نشان می‌دهد. و چنین است که اولیاء الهی بودن برخی از اشخاص، نظیر پیامبر اثبات می‌گردد.

نتیجه

در سطح توصیف داستان می‌توان گفت: داستان حضرت سلیمان(ع) به دلیل برخورداری از زبانی شیوا و گیرا، موجب فهم هرچه بیشتر حوادث داستان گردیده است. با توجه به ساختار و محتوای داستان، می‌توان گفت از آن جایی که داستان حضرت سلیمان(ع) دارای بن‌مایه و پیامی ارزشمند است، در موارد بسیار نادر به واژه‌های پیچیده برمی‌خوریم و اکثر کلمات آن دارای بار معنایی مهم و هدفمند هست. عنصر تکرار این داستان بیشتر حول مفاهیم اخلاقی و تربیتی دور می‌زند. و این نیز یکی از امتیازات برجسته‌ی این داستان به شمار می‌رود. صحنه‌ی مکانی داستان از اهمیت زیادی در این قصه برخوردار است در واقع مکان‌های یاد شده در داستان حضرت سلیمان(ع) به نوعی با پیرنگ و نتیجه‌ی داستان همخوانی دارد.

در سطح تفسیر مشاهده گردید که عوامل و انگیزه‌های مهمی متأثر از رویکردهای اجتماعی و مناسبات خانوادگی در پدید آوردن بسیاری از رویدادها دخیل هستند. در این سطح، بافت موقعیتی داستان مورد بررسی واقع می‌شود که

- محبک، احمد زیاد، (۲۰۰۱)، *دراسات نقدیه من الاسطوره الی القصه القصیره*، چاپ اول، دمشق: چاپ علاء الدین. مستور، مصطفی، (۱۳۷۹)، *مبانی داستان کوتاه*، تهران: چشمه.
- مکاریک، ایرناریما، (۱۳۸۵)، *دانشنامه نظریه های ادبی معاصر*، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگاه.
- میر صادقی، جمال ف (۱۳۸۰)، *عناصر داستان*، چاپ چهارم، بی جا، سخن.
- میلز، سارا، (۱۳۹۲)، *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، تهران: هزاره ی سوم.
- مقالات
- پروینی، خلیل، امینی، یحیی، (۱۳۹۱)، *عناصر ادبی و هنری در داستان یوسف (ع) از نگاه سید قطب*، مطالعات ادبی متون اسلامی، س ۱، ش ۱، صص ۹-۳۱.
- حری، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، *مؤلفه های زمان و مکان روایی در قصص قرآن*، مجله علمی پژوهشی ادب پژوهی، دانشگاه علوم انسانی دانشگاه اراک، دوره سوم، شماره ی ۸-۷، صص ۱۴۱-۱۲۵.
- حدادی، الهام و دیگران، (۱۳۹۰)، *کردار گفتمانی و اجتماعی در رمان مدار صفر درجه بر پایه الگوی تحلیل گفتمان فرکلاف*، مجله نقد ادبی ف س ۵، ش ۱۸، صص ۴۹-۲۵.
- زارع برمی، مرتضی و پروینی، خلیل، (۱۳۹۱)، *مکان، زمان، روایا و شخصیت در سوره یوسف (ع)*، پژوهش های میان رشته ای قرآن کریم، س ۳، ش ۲، صص ۷-۲۶.
- محسنی، محمد جواد، (۱۳۹۱)، *جستاری در نظریه و روش تحلیل گفتمان فرکلاف*، معرفت فرهنگی اجتماعی، س ۳، ش ۳، صص ۶۳-۸۶.
- نشریه پژوهش‌های ادبی و بلاغی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی